

افشاگری های امام سجاد(ع) در کوفه و شام

امام سجاد(ع) بطور مستقیم در صحنه نبرد و درگیری روز عاشورا حضور نداشتند؛ چون قضا و قدر الهی این بود که او شهید نشود



افشاگری های امام سجاد(ع) در کوفه و شام با قلم آیت الله جوادی آملی
امام سجاد(ع) بطور مستقیم در صحنه نبرد و درگیری روز عاشورا حضور نداشتند؛ چون قضا و قدر الهی این بود که او شهید نشود و پدر هشت امام بعد از خود باشد، تا خط امامت و هدایت جامعه ادامه یابد، اما روح حماسی آن حضرت او را آرام نمی گذاشت، از این رو هر جا مصلحت اقتضا می کرد و زمینه ای پیش می آمد به افشاگری و استیضاح هیئت حاکمه و دربار ستمکار اموی می پرداخت. به گزارش خبرگزاری مهر، به مناسبت سالروز شهادت امام سجاد(ع) بخشی از نوشتار آیت الله جوادی آملی در این خصوص را تقدیم می شود.

با آن که آن حضرت(علیه السلام) فاصله کربلا تا شام را با سکوت گذراند و فقط به یاد حق مترتم بود و با کسی جز اهل بیت(علیهم السلام) حرف نمی زد، و با آن که او را در کوفه زندانی کرده بودند [1] و با آهن گران و سخت، دست و پای مبارک او را بسته و بر شتر برهنه سوارش کرده بودند و از رگهای بدن او خون جاری بود، هنگامی که شروع به سخن کرد فرمود: ای امت نابکار، باران بر محلّ و زمین شما نبارد، ای امتی که حرمت جدّ ما را درباره ما نگه نداشتید. اگر در روز قیامت در مقابل جدّ ما قرار گیرید، چه خواهید گفت؟ ما را سوار بر شترهای برهنه، در شهرها می گردانید، گویا ما نبودیم که پایه های دین را در میان شما محکم نمودیم. یا أمة السوء لا سقیأ لربکم یا أمة لم تراع جدنا فینا [2]

آن گاه اشاره به جمعیت کرد: ساکت باشید. وقتی ساکت شدند، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا (ص) به معرفی خود و افشای جنایاتی که امویان در کربلا مرتکب شده بودند پرداخت.

«أیّها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فأنا علی بن الحسین ابن علی بن أبی طالب، أنا ابن من انّثهکت حرمتّه وسلّبت نعمتّه وانّثهب ماله وسبّی عیاله أنا ابن المذبوح بشطّ الفرات من غیر دَحْلٍ ولاثّرات، أنا ابن من قتل صبراً وكفی بذلک فخراً...» [3].

نتیجه این سخنرانی و افشاگری این بود که صدای گریه مردم بلند شد و به یکدیگر می گفتند: هلاک شدید و متوجه نیستید که چه کار کردید و چه به سرتان آمده است [4]. بدین ترتیب حضرت سجاد(علیه السلام) اوضاع کوفه را متغیر و زمینه قیامهای بعدی را فراهم نمود.

ابن زیاد ملعون قبل از آن که اسرا را وارد قصر خود(دارالاماره) کند، اذن عمومی داد که هر کس می خواهد در آن شرکت کند و در حقیقت مجلس جشن عمومی به پا کرده بود. آن گاه دستور داد تا آل الله را به صورت فجیعی وارد دارالاماره کردند. پس از آن سر مبارک امام حسین(علیه السلام) را مقابل او گذاشتند و او بی شرمانه به وسیله چوب دستی خود به جسارت کردن به سر مبارک پرداخت... آن گاه رو به امام سجاد(علیه السلام) کرد و گفت: اسمت چیست؟ امام سجاد(علیه السلام) فرمود: علی بن الحسین هستم. ابن زیاد گفت: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟ [5] حضرت فرمود: برادر بزرگتری داشتم که او نیز علی نامیده می شد و مردم او را کشتند.

ابن زیاد گفت: مردم نکشتند بلکه خدا او را کشت. حضرت پاسخ دادند: البته خدا هر جانی را هنگام مرگ استیفا می کند و تحویل می گیرد و هیچ کس بدون اذن تکوینی الهی نمی میرد؛ الله یتوفی الأنفس حین موتها [6] و ما کان لنفس أن تموت إلا بإذن الله [7].

این حاضر جوابی، جرّ و بحث و حریم نگرفتن، برای ابن زیاد سنگین و غیر قابل تحمل بود. لذا دستور داد که گردن امام سجاد(علیه السلام) را نیز بزنید.

در حالی که عقیله بنی هاشم، زینب کبری(سلام الله علیها) خود را سپر آن حضرت کرده و ابن زیاد ملعون را از این تصمیم وقیحانه نهی می کرد، امام سجاد(علیه السلام) برآشفته و گفت: آیا ما را به قتل تهدید می کنی؟ آیا تاکنون نفهمیدی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت و فخر ماست؟ [8]

همان سخن آزادمنشانه امام حسین(علیه السلام) در میدان کربلا و مسیر آن [9] را امام سجاد(علیه السلام) در دارالاماره کوفه در زیربار گران اسر و اصر، خطاب به عوامل خون آشام اموی آن هم به صورت تشر و فریاد گفت.

معلوم می شود این انسان به زنجیر بسته آن شیر غزده ای است که او را به بند کشیدند: «عار ناید شیر را از سلسله» [10]. هرگز انسان عاقل به این فکر نمی افتد که برای نگهداری زاغ و زغن قفس فراهم کند: «شهر زاغ و زغن زیبایی صید و قید نیست» [11]. آن طوطی و بلبل و قمری است که تهیه کردن قفس و تحمل هزینه و زحمت برای نگهداری آنها ارزش دارد. باز معلوم می شود به زنجیر کشیده شدن و اسیرگشتن، ایجاد محدودیت برای پیکر است و بس، اما روح عارف روح حماسه است و لذا همواره زنده و آزاد است.

افشای جنایات امویان توسط امام سجاد(علیه السلام) در شام [12]

اوضاع شام بسیار آشفته تر از اوضاع کوفه بود؛ چون کوفه روزی مرکز حکومت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود، بسیاری از شیعیان و دوستان آن حضرت در آنجا بودند، عدالت علی(علیه السلام) را دیده بودند، با فضایل و مناقب اهل بیت(علیهم السلام) آشنایی داشتند و.... اما شام حدود چهل سال زیر بار تبلیغات خصمانه معاویه و همدستان اموی او قرار داشت. نه علی(علیه السلام) را دیده بودند و نه حکومت علوی را، نه رسول گرامی اسلام(ص) را دیده بودند و نه اصحاب و یاران آن حضرت توانسته بودند در آنجا آزادانه به تبلیغ اسلام بپردازند. از این جهت تلقی و برداشت آنها از اسلام و حکومت اسلامی چیزی شبیه امپراطوری و سلطنتی بود که نمونه اش را در روم و ایران دیده و یا شنیده بودند و معاویه مشابه آن را در آن دیار بر پا کرده بود. از این رو در شام شوم اموی بیش از هر جای دیگر بر آن بزرگواران سخت گذشت و حوادثی در آنجا پیش آمد که مشابه آن را در جاهای دیگر کمتر می توان پیدا کرد. مثلاً وقتی وارد شهر شام شدند پیرمردی غافل و فریب خورده، به امام سجاد(علیه السلام) نزدیک شد و به آن حضرت گفت: خدا را شکر که شما را هلاک کرد و امیر را بر شما مسلط نمود. امام(علیه السلام) از روی عطوفت و مهربانی بر چهل و غفلت او اشک اندوه و حسرت ریخت و آن گاه به ارشاد و راهنمایی او پرداخت و خود را به او معرفی کرد. پیرمرد وقتی که به اشتباه خود پی برد به دست و پای آن حضرت افتاد و با بوسیدن پاهای مبارکش اظهار ندامت و توبه کرد و از دشمنانشان تبری جست. البته این اظهار توبی و تبری به کشته شدن وی به دستور یزید منجر شد [13].

با این حال وقتی که امام سجاد(علیه السلام) در آن دیار وحشت زا یعنی در دهان گرگ و زیر چنگال خونریز او شروع به سخن گفتن کرد، چنان حرف زد که گویا پیامبر اکرم(ص) در مدینه یا علی بن ابی طالب(علیه السلام) در مرکز خلافت خویش(کوفه) سخن می گوید یا حسین بن علی(علیهما السلام) در مدینه بر سر مروان فریاد می کشد. هیچ چیز او را نترساند.

حضور اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) در بزم طاغوت

نحوه ورود اسرا به حضور یزید به شکلی بود که گویا حاکم طاعی شام می خواست از آنها و دیگران زهر چشم بگیرد و آنان را مقهور جاه و جلال خویش کند. چون در حالی که خودش مغرور و مست از پیروزی بر تخت سلطنت تکیه زده و حشم و حدم او دور و برش را گرفته بودند و حتی به سختی و با ترس و لرز به خود جرأت می دادند که «امیرالمؤمنین» خطابش کنند، اهل بیت(علیهم السلام) را به یک طناب سراسری بستند طوری که یک سر طناب به گردن سید الساجدین(علیه السلام) بسته شده بود و سر دیگر آن به زینب کبری(سلام الله علیها) و بقیه بچه ها در وسط های آن و هر کس که عقب می ماند با تازیانه او را می زدند و بدین صورت آنها را در حضور یزید حاضر کردند.

امام سجاد(علیه السلام) وقتی چشمش به یزید افتاد، فرمود: اگر پیامبر خدا (ص) ما را به این حال ببیند چه خواهی کرد؟ حاضران گریه کردند و لذا یزید دستور داد طناب را درآورند ...

آن گاه یزید رو به امام سجاد(علیه السلام) کرد و گفت: کار خدا با پدرت را چگونه دیده ای؟ امام(علیه السلام) فرمود: آن چه که واقع شد قضای الهی بود که قبل از خلقت آسمان و زمین مقدر شده بود. پس از آن یزید با اطرافیانش مشاوره کرد که با او چه کنیم؟ اطرافیان به آسانی گفتند: او را نیز بکش.

امام سجاد(علیه السلام) فرمود: اطرافیان تو بر خلاف اطرافیان فرعون نظر دادند. وقتی که فرعون با اطرافیانش مشورت کرد که با موسی و برادرش چه کنیم؟ گفتند: به آنها مهلت بده، در حالی که اطرافیان تو نظر به قتل ما داده اند. و این علت دارد.

یزید پرسید: علت آن چیست؟ امام سجاد(علیه السلام) فرمود: علتش این است که اطرافیان فرعون، بر خلاف اطرافیان تو، عده ای رشید بودند و انبیا و اولادشان را نمی کشند مگر بچه های نامشروع و حرام زادگان. یزید با شنیدن این سخن مقداری تأمل

سپس بین امام سجّاد (علیه السلام) و یزید (لعنه الله) کلماتی ردّ و بدل شد و امام (علیه السلام) با شدّت و قدرت تمام جواب او را داد و هیچ کوتاه نیامد. وقتی که نوبت به زینب کبری (علیها السلام) رسید او هم برخاست و سخنانی سرشار از حماسه و عرفان ایراد کرد. اینها نشان می دهد زنان اهل معرفت نیز همانند مردان اهل معرفت، اهل حماسه اند.

در مجلس جشن عمومی که در مسجد جامع دمشق برگزار شده بود، یزید ملعون سخنران مزدوری را مأمور کرد تا منبر برود و از امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) بدگویی کند. خطیب مزدور و جیره خوار اموی، بعد از حمد و ثنای الهی از یزید و معاویه مدح و ثنای فراوانی کرد و آن گاه از امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) بدگویی نمود. روح حماسه سرا و بی قرار امام سجّاد (علیه السلام) او را آرام نگذاشت لذا غرید و بر سر خطیب مزدور اموی فریاد کشید و فرمود: وای بر تو ای خطیب که رضای مخلوق را بر رضای خالق ترجیح دادی و بد جایگاهی در جهنم برای خود ساختی. فریاد زدن در آن شرایط برای کسی که مانند امام سجّاد (علیه السلام) آن همه مشکلات و مصایب (اعم از غم از دست دادن عزیزان، تشنگی، اسارت، بستن دست و پا با زنجیر، گرداندن در شهرها و ارائه دادن به تماشاچیان و...) را تحمل کرد و آن عواقب خطرناک که احتمالش می رفت، آن هم بر سر یزید که آن همه قدرت و شوکت ظاهری برای خود درست کرده بود [15] کار ساده ای نبود.

خطابه پرشور امام (علیه السلام) در مجلس یزید و دگرگونی اوضاع شام

حضرت سجّاد (علیه السلام) بعد از فریاد بر سر سخنگوی مزدور اموی فرمود: به من اجازه دهید که بالای این چوبها! بروم [16] و کلماتی بگویم که در آن رضای خدا و اجر و ثواب برای شنوندگان است. ابتدا یزید اجازه نداد ولی چون افکار عمومی مردم تحریک شده بود، یزید مجبور شد با منبررفتن امام (علیه السلام) موافقت کند. وقتی امام سجّاد (علیه السلام) بر فراز آن چوبها قرار گرفت، پس از حمد و ثنای الهی به ایراد خطبه حماسی و مہیج پرداخت.

ابتدا خود را به صورت اجمالی معرفی کرد و فرمود: ما دارای علم، حلم، سماحت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلبهای مؤمنان هستیم. و فضیلت ما این است که نبی مختار از ماست، صدیق اکبر از ماست، طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول خدا از ماست، دو دسته گل پیامبر این امت از ماست. پس از آن فرمود: با این معرفی اجمالی، هر کس مرا شناخت که شناخت. و اگر کسی شناخت و از فضایل و کمالات ما آگاه نشد، تفصیلاً خود را معرفی می کنم. آن گاه به ذکر فضایل و کمالات خود و خاندان عصمت و طهارت پرداخت و در ضمن آن فرمود: «أنا ابن مکه و منی، أنا ابن زمزم والصفاء...» [17]؛ من فرزند مکه و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم.... در این جمله اشاره به این معنا دارد که: گرچه ما امسال به منا نرفتیم، در آنجا بیتوته نکردیم و گوسفند نکشتیم، ولی من از ماست. چون منا همانند مکه و مدینه و حتی همانند خود کعبه موات بود و ما با کربلا رفتن خود آن سرزمین مرده را زنده کردیم. و هر کس که زمین مرده ای را زنده کند، آن زمین از آن اوست: «من أحيى أرضاً مواتاً فهي له» [18]. کسی با گوسفند و شتر قربانی کردن مالک منا نمی گردد. چون منا با این چیزها زنده نمی گردد. منا با قربانی کردن پدر، برادر، عمو و اصحاب و تقدیم اسیر و جانباز در راه خدا زنده می شود. چون چنین کسی است که می تواند به دیگران درس شهادت دهد. از این جهت ما صاحب منا و وارث آن هستیم. چنان که وارث صفا و مروه و زمزم و کعبه نیز هستیم.

چون ما با قیام خود کعبه را زنده کرده ایم، به حج بها داده ایم و آبروی حج را حفظ کرده ایم. وگرنه گوسفند کشتن، طواف کردن دور خانه خدا و سعی کردن بین صفا و مروه کار بسیار سہلی است که از عهده هر کسی بر می آید. همان طور که سابقه ای بس کهن در تاریخ جاهلیت قبل از اسلام دارد...

آن گاه فرمود: «أنا ابن من حمل على البُرّاق في الهواء، أنا ابن من أسرى به من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى فسبحان من أسرى، أنا ابن من بلغ به جبرئيل إلى سدة المنتهى، أنا ابن من دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى أنا ابن من صلى بملائكة السماء، أنا ابن من أوحى إليه الجليل ما أوحى» [19]؛ من فرزند کسی هستم که سوار بر بُراقش کردند و در آسمان بردند، من فرزند کسی هستم که شبانه او را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی بردند، من فرزند کسی هستم که جبرئیل تا سدة المنتهى او را پیش برد، من فرزند کسی هستم که آن قدر نزدیک شد و نزدیک شد که گویا به اندازه دو کمان یا کمتر از آن به مقام قرب الهی رسید، من فرزند کسی هستم که با ملائکه آسمان نماز گذارد، من فرزند کسی هستم که پروردگار جلیل آنچه را که خود می خواست، بر او وحی کرد.

غالب این جملات برگرفته از قرآن کریم است. مردم شام هر چند تحت تأثیر تبلیغات معاویه و خاندان و وابستگان اموی او بودند، ولی قرآن کریم چیزی نبود که از آن بی اطلاع باشند. بلکه به لحاظ عربی بودن زبانشان با آیات و کلمات آن مأنوس بودند. از این رو با شنیدن این فضایل و کمالات که امام سجّاد (علیه السلام) آنها را به خود نسبت می داد، تعجب می کردند و از یکدیگر می پرسیدند این اسیری که با غل و زنجیر او را بسته اند کیست که این ادعاهای بلند را دارد؟ لذا آن حضرت خود را

معرفی کرد و فرمود: آیا می دانید من فرزند چه کسی هستم؟ «أنا بن محمد المصطفى، أنا بن علي المرتضى»؛ من فرزند رسول الله هستم، من فرزند علی مرتضی هستم.

آن گاه آن چون جوّ شام که با تبلیغات خصمانه و کینه توزانه هیئت حاکمه تیره و تار شده بود بر ضدّ علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود، به ذکر فضایل و مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداختند و فضایل و کمالاتی فراوانی از آن حضرت نقل فرمودند. سپس فرمود: «أنا بن فاطمة الزهراء، أنا بن سيدة النساء» [۲۰]؛ من فرزند فاطمه زهرا هستم، من فرزند سرور زنان هستم.

این سخنان حماسی و شورانگیز که به تعبیر مورخین با «أنا، أنا» گفتن امام سجّاد (علیه السلام) ادامه داشت و چون رگباری آتشین تار و پود حکومت اموی را نشانه گرفته بود، اوضاع سیاسی شام را دگرگون کرد و مردمی را که به خاطر پیروزی یزید و حکومت ننگین اموی جشن گرفته بودند، از خواب غفلت بیدار نمود و جشن و شادیشان را به مجلس گریه، ضجّه و عزا تبدیل کرد. یزید که احتمال شورش و فتنه می داد، از مؤذّن خواست تا با اذان گفتن خود، کلام آن حضرت را قطع کند. اما امام (علیه السلام) با درایت امامت از همان اذان نیز به نفع خود و خاندان عصمت و طهارت و بر ضدّ یزید و شجره خبیثه اموی استفاده کرد [۲۱].

هدف اهل بیت (علیهم السلام) زنده نگه داشتن نام رسول الله (ص)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: هنگامی که اسرای اهل بیت (علیهم السلام) از سفر غم بار کربلا به مدینه باز گشتند ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله، که در میان استقبال کنندگان بود، از امام سجّاد (علیه السلام) سؤال کرد: در این جنگ چه کسی پیروز شد؟ آن حضرت فرمود: اگر خواستی بفهمی پیروز واقعی کیست، وقت نماز اذان و اقامه بگو و ببین نام چه کسی را بر زبان می آوری؟ [۲۲].

به عبارت دیگر به او فهماند که ما رفته بودیم تا نام نبی اکرم (ص) را زنده کنیم و به این هدف نیز رسیدیم؛ چون عده ای می خواستند نام امویان را به جای نام انبیا و اولیا بنشانند، ما همه چیزمان را در راه خدا داده و با اهدای خون خود جلوی این فاجعه را گرفتیم. در مقابل نام و یاد ما تا ابد زنده و پاینده خواهد بود و انتقام ما را نیز از دشمنانمان خواهد گرفت و لذا هیچ نگرانی نداریم.

چون خودی را در رهم کردی رها تو مرا خون من ترایم خون بها

هر چه بودت داده ای اندر رهم در رخت من هر چه دارم می دهم

کشگانت را دهم من زندگی دولتت را تا ابد پایندگی [۲۳]

ابراهیم بن طلحه گویا فرزند همان طلحه معروف صدر اسلام است که همراه هم فکرش (زبیر) در جنگ جمل کشته شد. او احتمالاً می خواست با این سؤال همان کلام یزید ملعون را تکرار کند که گفته بود: «لیت أشیخی بیدر شهدوا...» و بدین طریق زخم زبانی به امام سجّاد (علیه السلام) زده باشد. این که از محمل خارج نشد و اصرار داشت خود را پوشیده نگه دارد ظاهراً بدین جهت بود که چون آدم شناخته شده ای بود، نمی خواست کسی بفهمد که زخم زبان زنده کیست.

البته پیروزی امویان منفعتی برای او نداشت و فقط شکست بنی هاشم برایش مسرت بخش بود. لیکن جواب محکم و کوبنده امام سجّاد (علیه السلام) زبان او را در دهانش خشک کرد: فُبْهت الذی کفر [۲۴].

پاورقی

[1] بحار، ج ۴۵، ص ۱۶۹

[2] بحار، ج ۴۵، ص ۱۱۴

[3] مقتل مقرر، ص ۳۱۶

[4] همان

[5] این از خباثتهای ابن زیاد بود که می خواست کشته شدن امام حسین (علیه السلام) و اصحابش را مرضی خدا و خواست او جلوه دهد.

[6] سوره زمر، آیه ۴۲

- [7] سوره آل عمران، آیه ۱۴۵
- [8] بحار، ج ۴۵، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲
- [9] ر.ک: ص ۲۶۶ کتاب حماسه و عرفان
- [۱۰] مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳
- [۱۱] دیوان حافظ، «عشق شور انگیز»
- [۱۲] برگرفته از شعر دعبل خزاعی، بحار، ج ۴۵، ص ۲۸۶
- [۱۳] مقتل مقرر، ص ۳۴۹

[۱۴] اثبات الوصیه، ص ۱۴۶ و ۱۴۵، باب ماجری فی ایام علی بن الحسین (علیه السلام).

[۱۵] بر خلاف امروز که کشورهای اسلامی، قطعه قطعه و به چندین کشور تقسیم شده است، آن روز همه این کشورهای اسلامی در اختیار دولت مرکزی شام بود. بدین ترتیب از قلب فرانسه تا بخش های مهم آسیا زیر نظر حکومت یزید و تحت سلطه و قدرت او بود و فریاد کشیدن بر سر یزید کار بسیار مشکلی بود و شجاعت فوق العاده ای می طلبید.

[۱۶] نفرمود: بالای منبر بروم. بلکه فرمود: بالای این چوبها بروم. چون آنچه که در راه توحید و ولایت به کار نمی آید، ارزشی ندارد هرچند که مسمی به منبر و منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد. چنان که کعبه نیز این چنین است. عبدالله بن زبیر امام حسین و امام سجاد (علیهما السلام) را یاری نکرد و به درون کعبه پناهنده شد. حکومت مروانیان بالای کوه ابوقبیس منجینیقی نصب کرده و با پرتاب سنگ و پاره های آتش همراه با ویرانی کعبه، ابن زبیر را کشتند. خدایی که با فرستادن ابابیل ابرهه و لشکر فیل سوار او را به خاطر اراده ویرانی کعبه نابود کرد، در اینجا عذابی نفرستاد و از تخریب کعبه جلوگیری نفرمود. معلوم می شود کعبه بی ولایت اهل بیت (علیهم السلام) مشتی سنگ است.

- [۱۷] بحار ج ۴۵، ص ۱۳۷ باب ۳۹
- [۱۸] وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۲، مسلسل ۳۲۲۴۰
- [۱۹] بحار ج ۴۵، ص ۱۳۷ باب ۳۹
- [۲۰] همان
- [۲۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹
- [۲۲] بحار، ج ۴۵، ص ۱۷۷
- [۲۳] گنجینه الاسرار، ص ۱۶۵
- [۲۴] سوره بقره، آیه